

نقش انسان در معنا بخشی به زندگی

عبدالقاسم کریمی

چکیده

تنزل انسان از جایگاه حقیقی خود بواسطه برکنار شدن از ویژگیهای ممتاز ذاتی با رویکردهای انسان‌گرایانه و مادگرایانه در زندگی بشر امروزی، موجبات سرگستگی، بی‌معنایی و تهی شدن از هرگونه هدف و ارزش متعالی را دنبال داشته، و باز یابی و بازسازی حیات معنادار را با پیچیدگی و ابهام فراوان روبرو کرده است. این چالش، ناشی از خود بیگانگی انسان و عدم درک روشنی از انسان و معنای زندگی اوست. راه نجات از این سردرگمی و بیهودگی بازگشت به خود حقیقی، شناخت توانایی‌ها و استعداد های منحصر بفرد انسان و تحقق آنها با نقش آفرینی مؤثر و خلاق ممکن است. راه‌های پیشنهاد شده که مبتنی بر کاشفیت معنا و جاعلیت آن می‌باشد، دارای نقدهای جدی است؛ زیرا هر کدام بنحوی برخی از متغیرهای هندسه کامل حیات معنادار انسان را مغفول گذاشته است، یا خود انسانی را وانهاده است، یا خدای این انسان را برکنار از زندگی او کرده است. اما این مقاله درصدد پیوند وثیق بین نقش باری تعالی بانقش انسان در عینیت بخشی به معناداری زندگی می‌باشد.

کلید واژه‌ها: خود، خلاقیت، معنا، زندگی، انسان

طرح مسأله

علی‌رغم پیشرفت‌های حیرت‌انگیز علوم بشری در ابعاد مختلف زندگی برای تحقق آسایش و آرامش انسان، متأسفانه یأس و بی‌معنایی در جوامع بشری فراگیر و تبدیل به یک بحران ویرانگر شده، و پرسش‌های فراوانی را در خصوص چرایی، چگونگی و معناداری زندگی، فرا روی بشر قرار داده است. اندیشمندان و پژوهشگران فلسفه، دین، اخلاق و روانشناسان در پی یافتن عوامل و راه‌هایی برای پاسخ مناسب به این پرسش‌ها بوده‌اند. پاسخ به این پرسش‌ها موجب تغییرات بنیادی و ساختاری در زندگی و سرنوشت انسان خواهد شد. رویکرد منفی، انسان را به چالش کشیده، مشکلات و آسیب‌های فراوان روحی و جسمی به همراه داشته و به تبع آن بحران بیهودگی، ناامیدی و بی‌معنایی را رقم می‌زند، و تا سلب حیات روحی و جسمی پیش می‌برد. رویکرد مثبت، انسان را به حقیقت ارزشمند وجودی خود آشنا، شوق و امید به زندگی می‌بخشد و سرانجام او را به آرامش و معناداری می‌رساند.

بشر عصر مدرن و پسا مدرن به دلیل اینکه سرمشق خود را نسبت به خدا، دین، جهان و انسان تغییر داد، زندگی او نیز دچار تغییر گردید و مسأله معنای زندگی با نگرش نوین برای او پدید آمد. راه‌ها و بیراهه‌های فراوانی در پاسخ به این سوالات طی شده است. عده‌ای منکر معناداری زندگی شده، راه پوچی را برگزیدند، گروهی در بی‌معنایی به دنبال معنا می‌باشند، گروهی منفعلانه چاره را در تحمل و صبر در برابر رنج و ناملايمات زندگی می‌بینند، عده‌ای خودکشی و مرگ را پیشنهاد می‌دهند اندیشمندان بسیاری با تفسیرها و تبیین‌های گوناگون، معناداری زندگی را معتقدند. اما تاکنون نتوانسته‌اند، پاسخ قانع‌کننده‌ای به بشر عرضه کنند و شتاب فزاینده سردرگمی، آشفتگی، اضطراب، ناامیدی، ابهام‌افزایی و گرایش به پوچی و بی‌معنایی نشانه‌های آشکاری از عدم کارایی و اقبال به این نظرگاه‌ها می‌باشد. اگر انسان معاصر نتواند پاسخ مناسب برای آن بیابد بحران و خلأ معنای زندگی، بحران و خلأ هویتی و وجودی را به دنبال خواهد آورد و سرانجام آن، جز فروپاشی جوامع معنا‌گریز و معناستیز چیزی نخواهد بود. اما چاره چیست؟ معنای حقیقی زندگی کدام است؟ آیا واقعاً پاسخ قطعی، واقع‌بینانه و حقیقی به این پرسش وجود دارد؟ این نوشتار جهت برون‌رفت از این بحران فراگیر، در صدد بیان رویکردی واقع‌گرایانه و متفاوت و راه‌حلی انسانی و جامع، برگرفته از تعالیم معنا بخش اسلامی می‌باشد.

مفهوم شناسی

زندگی انسان صرفاً زیستن بیولوژیکی نباتی یا حیوانی نمی‌باشد، بلکه از دیدگاه قرآن با دمیدن روح الهی در انسان تحقق پیدا می‌کند: «فاذا سویته و نفخت فیہ من روحی...» (سوره حجر آیه ۲۹) زیرا با این دمیدن خلق جدیدی پیدا می‌کند. «ثم انشأناه خلقاً آخر» (سوره مومنون، آیه ۲۳) روح شاخصه یک نوع حیات منحصر بفردی است، که دارای ویژگیهای تعقل، فطرت و اختیار همراه با مجرد و بقاء نفس است. مفسرین و فلاسفه اسلامی نیز حیات انسانی را یک سلسله فعالیت‌های عاقلانه و مختارانه می‌دانند. (ابن‌سینا، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۱۸۰) ابن‌سینا حیات را فعل و عمل همراه با شعور و ادراک می‌داند. (ابن

سینا، حکیم سبزواری در عبارتی قریب به آن می‌گوید: «الحی دراکاؤ فعلاً بدأ» (حسن زاده، ۱۳۸۵، ج ۳ ص ۶۳۱) آیت ا.مطهری ویژگی حیات انسانی راه‌فداری و انتخابگری می‌داند، که راه و مقصد خود را می‌شناسد. (مطهری، ۱۳۷۴، ج ۱۳، ص ۳۶) و آیت ا.جواد املی اصطلاح «حی متألّه» را برانسان دارای روح با خصوصیات مذکور، اطلاق می‌کند. (جواد املی، ۱۳۸۵، ص ۱۵) مکاتب غربی مبتنی بر اومانیزم همچون اگزیستانسیالیسم به نقش اختیار، آفرینندگی، آگاهی و خود شکوفایی در زندگی انسان اهمیتی خاص داده اند. سارتر با قبول نظر هایدگر که معتقد بود، فقط انسان توانایی سازندگی و آفرینندگی ماهیت خود را دارد، می‌گوید: «زندگی انسان به معنای حقیقی، رسیدن به سر منزل آزادی است و این آزادی بر روی اراده هر شخص تکیه دارد.» (سارتر، بی تا، ص ۷۵) و ویکتور فرانکل مؤسس مکتب معنا درمانی (لوتوگرافی) زندگی را کشت زاری از مجموعه عظیم توانایی‌ها و امکانات نهفته در وجود گذرای انسان می‌داند که باید به واقعیت تبدیل شود و معتقد است انسان آفریده ای مسئول، آزاد و دارای حق انتخاب است که باید به معنای بالقوه زندگی خود تحقق بخشد.

بنا بر این زندگی انسان واقعیتی است، که با توجه به ویژگی‌ها و استعدادهای نهفته در وجودش از آن برخوردار می‌باشد و در اعمال عاقلانه و مختارانه وی نمایان می‌شود. این زندگی تمام لایه‌ها و سطوح آفاقی و انفسی انسان را، ابعاد بیولوژیکی (جسمی) و پسیکولوژی (روانی)، و انواع سپهرهای مادی، اخلاقی و دینی را لحاظ کرده و هیچ ظرفیتی در آن مغفول نمانده است. البته برخلاف دیدگاه گروهی از اندیشمندان انسان‌گرا و وجودگرا که زندگی را منحصر به انسان می‌دانند همچون سارتر، زندگی منحصر در انسان نیست، چون بدیهی است، با توجه به نیازمندی مادی انسان به سایر موجودات و مدنی بالطبع بودن وی در نیازمندی به سایر افراد بشر و نیازمندیهای معنوی و عقلانی و سیرکمالی در رسیدن به هدف نهایی به خدای سبحان، بدون توجه به ارتباط درهم تنیده زندگی انسان با زندگی سایر موجودات مافوق و مادون و توجه به نظام کلی عالم هستی، تصویر روشنی از زندگی بشر نمی‌توانیم به دست آوریم از این رو در بحث معنای زندگی باید گفت انحصاراً زندگی انسان مورد نظر است نه اینکه زندگی منحصر در انسان است. موجودات عالم هستی و اهداف آن‌ها را گسیخته و موزاییکی دیدن از یک سو و حقیقت ابعاد مختلف کمالی انسان را پاره پاره کردن و تفکیک پذیر انگاشتن که محصول روحیه علم‌گرایی و عقل‌کارکردی بشر مدرن است، باعث شده که اندیشمندان معناگرای، انسان مادی در دنیای مادی را در شرایط حاکم فعلی لحاظ کرده، و پیشینه و پسینه وجودی او را نادیده گرفته و در مورد معناداری زندگی او قضاوت کنند. وقتی ابتدا و انتهای یک حقیقت وجودی یکپارچه را در طیف طولی و تشکیکی موجودات حذف نماییم، نمی‌توانیم به بخش میانی و ناقص آن پاسخ کامل و جامع دهیم. زیرا حال فعلی مبهم و آشفته جلوه کرده و بشر، مبهم و پیچیده به نظر خواهد رسید. از این رو پاسخ‌گویی به معنای زندگی او نیز مبهم و آشفته بوده و نه تنها ابهام‌زدائی نمی‌کند، بلکه موجب ابهام‌افزایی شده و نه تنها این بشر سرگشته را به سر منزل مقصود نخواهد رساند، بلکه او را گمراه‌تر خواهد نمود و این سرگشتگی و ناامیدی او را به سوی پوچی و بی‌معنایی و سرانجام مرگ و نیستی می‌کشاند.

مقصود از «معنا» در اینجا، دیدگاه لغت‌شناسان در بحث الفاظ و بررسی آن در دو جریان فلسفی معناشناسی یعنی فلسفه پدیدارشناسی و فلسفه تحلیلی نیست. بلکه طرح و بررسی دو کاربرد از «معنا» که از اقبال بیشتری نزد پژوهشگران معنای زندگی برخوردار است، می‌باشد: اول هدفمندی و هدف‌داری است که گاهی مراد هدف فاعل و خالق، گاهی هدف مخلوق و گاهی هدف کاربردی مورد نظر است. این دیدگاه در پی کشف هدف خداوند از آفرینش انسان و چگونگی تحقق آن در زندگی بشر است. و بیان اینکه انسان چگونه می‌تواند، از تمام ظرفیت‌های وجودی و توانایی‌ها و استعدادها خود در زندگی سود برده و آن‌ها را به کار گیرد. کاربرد دوم، ارزشمندی است یعنی چه چیزی ارزش آن را دارد که انسان زندگی خود را فدای آن کند اعم از این که آن ارزش مادی باشد یا متعالی (کوئین، ۲۰۰۰، ص ۱۸۹). علاوه بر این دو استعمال، صاحب‌نظران معنای زندگی در جهان غرب اموری همچون آرامش، مسئولیت‌پذیری، عشق، امور حائز اهمیت، احساس رضایت را موجب معنابخشی زندگی انسان به شمار می‌آورند. (پویا زاده، ۱۳۸۶، ص ۸۷ و ۱۶۳) و در متون دینی و نزد اندیشمندان مسلمان در حوزه‌های اخلاق، فلسفه، کلام، تفسیر و عرفان از تعبیری همچون، حیات طیبه، کمال نهایی، سعادت اخروی، نجات و رستگاری، انسان کامل، عقل مستفاد و غیره استفاده می‌شده است. (ملاصدرا، ۱۳۹۱، ص ۲۱۸) (مطهری، ۱۳۷۴، ج ۷، ص ۸۰-۵۱)

اما کاربرد مورد نظر در این مقاله از معنا تحقق حقیقت انسان است. حقیقت از ریشه حق به معنای صدق و صحیح گرفته شده و در اصطلاح به معنای چیزی که به طور قطع و یقین در خارج واقعیت دارد.

با توجه به این معنا، منظور از حقیقت انسانی در معنای زندگی، استعدادها و ظرفیت‌های بالقوه‌ای است که از سوی خداوند سبحان در ذات انسان نهفته شده و در عقل و روح او متجلی می‌شود و به فعلیت می‌رسد، آنگاه هم هماهنگ با هدفمندی خلقت بوده و هم انسان را شریف و ارزشمند می‌کند، این انطباق همان حق است و با آن زندگی انسان معنادار می‌شود. هر فردی به هر میزان و در هر سطحی که این استعدادها را به کار گیرد و در زندگی خود تحقق بخشد، زندگی او سرشار از معناداری خواهد شد. این سیر صعودی تا تحقق حقیقت حقه که خداوند تبارک و تعالی باشد در یک مسیر بی‌نهایت

ادامه خواهد داشت. ملا صدرا نفس و هویت گوهر آدمی را یک حقیقت وجودی سعه دار می‌داند، که هر چه به مراتب کمال دست یابد سعه وجودی او فرگیرتر می‌شود و تمام حرکتها و رفتارها به او منسوب می‌شود. (ملا صدرا، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۳۳۰ و ۳۶۳) استاد مطهری با ذکر نظر حکمای اسلامی که حقیقت انسانی را عاقله انسان می‌دانند معتقد است که در نهایت حقیقت انسان به حقیقت الهی منتهی می‌شود: «از نظر حکمای الهی جوهر انسان عاقله انسان است، اصولاً انسان واقعی همان عاقله انسان است و مابقی فروع و شاخه‌هاست و ما فکر می‌کنیم که هدف همان «حقیقت» است یعنی خدا هدف است و حکمت و عدالت انسان را به حقیقت و خدا می‌رساند.» (مطهری، همد، ۱۳۶۰، ف. زندگی ص ۹۴-۸۲) این دیدگاه مورد تأکید اندیشمندان و روانشناسان غربی مانند ویکتور فرانکل (فرانکل، ۱۳۸۹، ص ۱۷۱) دیوید ویگینز (پویا زاده، ۱۳۸۶، ص ۴۰) و تری اگیلتون (مخبر، معنای زندگی، ص ۲۰۳) نیز می‌باشد.

معنایی که بیان شد جامع افراد و مانع اغیار است. زیرا از یک سو حقیقت انسانی، هدفمندی و ارزشمندی و هر مفهوم مطابق مقتضای ذات انسان را شامل می‌شود و تمام ظرفیت‌های درونی انسان را منطبق بر واقعیات بیرونی می‌نماید و از سوی دیگر از ورود کاربردهایی که به قیمت تنزل انسان به موجودات مادون تمام می‌شود جلوگیری می‌کند. معنای مورد نظر که مبنای این مقاله در مباحث بعدی می‌باشد، در حاق و متن زندگی انسان نهفته است و امری خارج از آن نیست.

معنای زندگی در متن زندگی انسان

انسان با توجه به پرسشگری، کنجکاوی و حقیقت‌طلبی که از ناحیه عقل و فطرت از آن برخوردار شده است در امور مختلف درونی و پیرامونی ورود پیدا کرده، تجزیه و تحلیل می‌کند و سپس موضع‌گیری می‌نماید. در مورد وجود خودش از کجا آمده؟ برای چه آمده؟ به کجا خواهد رفت؟ چگونه باید برود؟ آیا این عالم هستی خدایی دارد یا خیر؟ اگر دارد آیا خدا نظام هستی را بر اساس یک طرح کلی مبتنی بر خیر و رأفت آفریده یا در متن این عالم هستی شر و خشم نیز وجود دارد؟ انسان مرگ آگاه است در مورد آن و دنیای پس از مرگ عکس‌العمل نشان می‌دهد در مورد رنج‌ها، بلاها، ناملایمات زندگی یا لذت‌ها، و موفقیت‌ها و کمالات آن بی‌موضع نیست. برای کسب آن چه فکر می‌کند موجب لذت و آرامش است یا دوری از ناملایمات و سختی‌ها تلاش می‌کند. به طور کلی انسان پیرامون هر آنچه که ذهن او، عقل او، حواس او، دل او و آنچه که به نحوی با حقیقت انسانی او ارتباط دارد چه امور جزئی و شخصی و چه اموری مربوط به کل بشریت و حتی موجودات دیگر در عالم هستی، هم می‌اندیشید و نظر می‌دهد، بهم عکس‌العمل نشان می‌دهد. نحوه کنش و واکنش و چگونگی پاسخ به این سؤالات تأثیر مستقیم یا غیر مستقیمی در معناداری زندگی او دارد. علاوه بر مکاتب الهی هزاران مکتب و مذهب و فرقه اجتماعی، اخلاقی، فلسفی، عرفانی، اقتصادی و غیره که ساخته و پرداخته فکر بشر هستند پاسخ‌های مختلف، و متعارضی به سؤالات فوق داده‌اند از این جهت رویکردها در معناداری و بی‌معنایی آن چنان گسترده و مضطرب است که قابل احصاء نمی‌باشند. برخی از مکاتب و نظریه‌پردازان، معناداری زندگی را در پوچ‌گرایی و بی‌معنایی یافته‌اند (پویا زاده، ۱۳۸۶، ص ۱۲۲) برخی برای تشخیص درست معنای زندگی از باب «تعرف الاشیاء با ضدادها» علل و عوامل بی‌معنایی را بررسی کرده و ضد آن را موجب معناداری زندگی به شمار آورده‌اند (نیکل، ۱۳۸۴، ص ۹۴) مکاتب و نظریه‌پردازانی که قایل به معناداری زندگی می‌باشند در تبیین معناداری و علل و عوامل آن به یک توافق جمعی نرسیده‌اند و با تجزیه و تحلیل‌های مختلف آن را مطرح می‌کنند.

دو دیدگاه عمده پیرامون چگونگی نقش زندگی و جایگاه آن در معنای زندگی وجود دارد طرفداران دیدگاه اول معتقدند انسان زندگی نمی‌کند، تا صرفاً زندگی کرده باشد (زیستن برای زیستن) بلکه زندگی می‌کند تا به معنای بیرون از آن دست یابد. از این منظر، خود زندگی هیچ موضوعیتی در معنای زندگی ندارد، بلکه زندگی واسطه‌ای برای رسیدن به یک امر متعالی و ماورائی فراتر از خود زندگی است، که همان هدف و ارزش غائی زندگی انسان باشد (پویا زاده، ۱۳۸۶، ص ۱۸۹). بنابراین زندگی فقط یک نقش تبعی ایفا می‌کند و بالذات مورد توجه نیست. گروهی از اینان تا آنجا پیش رفته‌اند که زندگی را فاقد هرگونه ارزش، فهم و روح دانسته بلکه صرفاً موجودی را که صامت می‌داند. برخی از اندیشمندان غربی که نظریه هدف الهی در معنای زندگی را با برداشت‌های مختلف مطرح کرده‌اند به امری والاتر از زندگی جهت‌مناخشی رو آورده‌اند. «نظریه هدف الهی عبارت است از این دیدگاه که زمانی زندگی معنادار است که آدمی غرضی را که خداوند معین کرده محقق سازد.» (پویا زاده، ۱۳۸۶، ص ۱۵)

طرفداران دیدگاه دوم برای زندگی نقش اصلی و ذاتی در معنای زندگی قائلند و معتقدند اگر چه زندگی صرفاً برای زیستن نیست ولی امری جدای از معنای زندگی هم نیست. معنای زندگی تمام حقیقت خود زندگی و چیزی خارج از آن نیست، معنا در متن و حلق زندگی و تنیده شده با آن است، انسان زندگی نمی‌کند تا به معنا برسد، بلکه می‌خواهد زندگی معنادار داشته باشد، از این رو بدنبال این است، که خود انسانی را آشکار کند. اگر نتواند

حقیقت خود را آشکار کند و با آن امر متعالی و فراتر از امور ظاهری، زندگی کند، در واقع زندگی نمی‌کند و فرقی با سنگ، درخت و حیوان ندارد نه اینکه زندگی می‌کنند ولی زندگی او بی‌معناست. (جعفری، ۱۳۸۵، ص ۳۱) (فیض، ۱۳۸۸، ص ۶۸-۷۳) اگیلتون نیز معتقد است، معنای زندگی، راه حلی برای یک مساله نیست، بلکه زیستن به شیوه ای معین است، چیزی جدای از زندگی نیست، بلکه چیزی است که زیستن را به امری ارزشمند بدل می‌کند. به تعبیر دیگر معنای زندگی، خود زندگی است، که به شیوه ای معین به آن نگریسته می‌شود. (مخبر، معنای زندگی، ص ۲۰۳) و فرانکل نیز معنای زندگی را در متن زندگی که کشت زاری از مجموعه عظیم توانائی ها و امکانات نهفته در وجود انسان است که باید به واقعیت تبدیل شود، می‌داند. (فرانکل، ۱۳۸۹، ص ۱۷۱)

بنا بر این دیدگاه، معناداری زندگی فرد، در واقع شروع حیات و زندگی حقیقی انسان است، نه تنها با رسیدن به معنای زندگی، زندگی متوقف نشده، بلکه هر لحظه در حال سیر صعودی و کمال خود به سوی غایت بی‌نهایت است.

از منظر دین اسلام، انسان اگر به مرتبه فناء فی الله برسد و در حقیقت الهی ذوب بلکه مندمک شود، به حیات طیب و نور حق و زندگی الهی دست یافته است. در این حالت غیر از خدا چیزی نمی‌بیند، چیزی نمی‌فهمد و چیزی عمل نمی‌کند در این هنگام زندگی او نه تنها به سر نرسیده بلکه زندگی اوصیغه الهی گرفته و به مرحله حقیقی (جواد آملی، ۱۳۸۵، ص ۱۵) رسیده است و زندگی حقیقی را آغاز کرده است و تاکنون زندگی نمی‌کرده است. این همان معناداری زندگی در متن زندگی است. در این صورت است که در تمام کنش‌ها و واکنش‌های او، در هر لحظه زندگی او از نفس کشیدن و تغذیه کردن و راه رفتن و خوابیدن تا اندیشیدن و عبادت کردن، معناداری موج می‌زند و هر لحظه احساس لذت، آرامش، کمال، خوشبختی و سعادت می‌کند. حتی درد، مرگ، سختی‌ها و ناملازمات زندگی برای او جز خیر و لذت چیزی نخواهد بود زیرا آن را عین حیات و زندگی به شمار می‌آورد. این انسان دیگر نیستی و پوچی در او راه ندارد و عدم نزد او بی‌معناست. او وصل به عین حیات و منبع حیات دائمی و بی‌نهایت که خداوند متعال است شده است. بر این اساس زندگی نقش بی‌بدیل در معنای زندگی دارد و معنای زندگی را نمی‌توان از زندگی تفکیک نمود. (جعفری، ۱۳۸۵، ص ۳۲) طبق این دیدگاه، زندگی بر کنار از معنا نبوده و در ذات خود هدفداری و ارزشمندی را پرورش می‌دهد و در هر لحظه حقیقت انسان در آن منکشف شده و به زندگی انسان معنا می‌بخشد.

تبیین جایگاه انسان در معنا بخشی به زندگی

انسان بدون معرفت صحیح به حقیقت وجودی خود نمی‌تواند به پاسخ مناسب و منطقی برای چگونگی زندگی و معنای آن دست یابد. خود حقیقی انسان دارای ویژگی‌های ذاتی و نفس‌الامری است، که به واسطه آن انسان است. و سلب آن از انسان به معنای سلب انسان از انسان است. این حقیقت موجب تمایز انسان از سایر موجودات شده و منحصرأ به او تعلق دارد. بیان خود انسانی بستگی به نوع معرفت هستی‌شناسانه و انسان‌شناسانه مکاتب و اندیشمندان دارد. دیدگاه‌های مادی و طبیعت‌گرایانه، عالم هستی و موجودات آن را براساس آنچه که در عالم ماده و طبیعت وجود دارد با استفاده از روش تجربی رتبه‌بندی و ارزش‌گذاری می‌کنند و حقیقت انسانی را فراتر از امور مادی و دنیوی تعریف نمی‌کنند. دیدگاه روح‌گرا حقیقت انسان را روح محض می‌دانند و توجه به بعد جسمانی و مادی انسان ندارند. اما دیدگاه الهی مبتنی بر دین توحیدی اسلام و به تبع آن فلاسفه و علمای دینی در حوزه‌های گوناگون قائل به دو ساحتی بودن انسان از ماده و روح می‌باشند ولی آنچه که ذات و ماهیت حقیقی او را شکل می‌دهد و به واسطه آن انسان شده و او را از سایر موجودات جدا می‌کند مراتب و جلوه‌های وجودی و مفهومی مختلفی دارد و بر اموری همچون عقل، روح، فطرت و نفس اطلاق می‌شود. خود انسانی از این دیدگاه دارای ادراکات، گرایش‌ها و توانش‌های خاصی است، که بر گرفته از استعدادها، قوا و ظرفیت‌های وجودی متعالی و فرا حیوانی منحصر به فرد بوده، که در ذات انسان تکویناً نهادینه شده است به گونه‌ای که نه نیاز به جعل انسان و نه کشف جدید و نه عوامل خارجی از قبیل محیط و جامعه دارد. این امور با انسان آفریده شده و قابل تغییر، تبدیل و امحاء نمی‌باشند، اگر چه ذرات آن بوده و قابلیت شدت و ضعفی و پذیرش انفعال، غفلت و فراموشی را دارند.

آنچه بیش از سایر صفات و قوا در انسان ملاک و معیار خود و تمییز او از سایر موجودات به شمار می‌رود، قوه عاقله و ناطقه است. البته انسان از قوه غضب و شهوت نیز برخوردار است، ولی در این قوا با حیوانات مشترک بوده، و در صورتی به انسانیت خود خواهد رسید، که این قوا را نیز تحت سیطره و حاکمیت عقل خود درآورد. از این رو به هر مقدار که قوه غضب و شهوت عامل تحریک عمل انسان شود و عقل انسانی منفعل گردد از زندگی حقیقی خود دور می‌شود. به عبارت دیگر می‌توان گفت: تمام حقیقت و کمال انسان در کمال عقل اوست، همان کمالی که قرآن به عنوان فطرت الهی «فطرت الله التي فطر الناس علیها لا تبدل لخلق الله» روم / ۳۰ و روح «و نفخ فیہ من روحه» سجده / ۹ یاد می‌کند. ملاصدرا آن را «تولد ثانی و فطرت ثانی» می‌نامد (ملاصدرا، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۱۸۰) و فلاسفه ای همچون ابن سینا آن را به «عقل مستفاد» یاد می‌کنند. (ابن سینا، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۱۱-۹۹-۲۱۹) و در

عرفان نامش را « جبروت، لطیفه رحمانی، فنا فی الله و انسان کامل » گذاشته‌اند، (ابن عربی، ۱۳۲۹، ج ۳، ص ۱۴۱) (ابن عربی، ۱۳۷۰، ص ۱۲۲) و اصطلاح «حی متألّه» نیز اشاره به همین مطلب است. پس حقیقت انسانی کمال عقل بشری در دو قلمرو نظری و عملی است که با رسیدن به آن، انسان به معنای حقیقی زندگی خود نیز دست یافته است، و دوری از آن منجر به فقر ذاتی و وجودی و به دنبال آن بی‌معنایی و پوچی در زندگی خواهد شد. این بُعد عقلانی که منفک از روح و فطرت نیست، با توجه به ظرفیت و استعداد ذاتی و وجودی خود در یک مسیر بی‌نهایت طلبی و نامحدود از حیث کمالات و خیرات در ابعاد و سطوح مختلف حیات بشری اعم از ادراکی، گرایشی و توانشی گام برمی‌دارد و حدیقف برای او تعریف نشده، چون حد معینی او را سیراب نمی‌کند.

بی‌نهایت طلبی انسان راهنمون این مساله است، که حقیقت انسانی توجّهش به وجودی بی‌نهایت و نامحدود است، که همه کمالات اشیا را به نحو اتم و اکمل داراست. این وجود در واقع همان وجود حق و نور مطلق و حقیقت محض خداوند سبحان می‌باشد. پس انسان به عنوان موجودی عاقل، حقیقت طلب و مشتاق کمال تا زمانی که برای تحقق این کمالات بی‌نهایت به سوی تقرب خداوند حرکت می‌کند، به حقیقت خود نزدیک‌تر و در واقع به خدای خود و معنای زندگی خود نزدیک‌تر شده است. و نزدیک شدن انسان مومن به ساحت قرب الهی، حیات او را کیفیت بخشیده و هستی او را ترجمان و تجلی علم و فعل خداوند و مظهر اسمای الهی می‌سازد، و حیات طیبه را برای او رقم می‌زند. «من عمل صالحاً من ذکر او انثی و هو مومن فلنحیینه حیوة طیبه» نحل ۹۷ در این صورت آرام و قرار می‌گیرد «یا ایها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه» فجر / ۳۸ و ۳۷ اما اگر این حقیقت مطلق و نور الهی را فراموش کند، «ولاتکونوا کالذین نسوا الله فانساهم انفسهم» حشر/ ۱۹ و حیات دنیوی و مادی را حقیقت پندارد. «یعلمون ظاهراً من الحیاه الدنیا و هم عن الآخره هم غافلون» روم/ ۲۰ به سکون، انحراف و خسران مبتلا شده و این امور پست حیوانی و دنیوی حجابی ضخیم بر حقیقت انسانی خواهد کشید و مستلزم انقطاع و انفصال او از حقیقت الحقایق که خداوند متعال باشد می‌شود و سرانجام آن کشیده شدن به ورطه بی‌معنایی و ناامیدی در زندگی است «لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرین» یوسف / ۸۷ در این حالت این انسان به معنای حقیقی دارای زندگی و حیات انسانی نخواهد بود و هر آنچه که در آن غور می‌کند، سراپی بیش نیست «والذین کفرو اعمالهم کسراب بقیعه یحسبه الظمان ماء حتی اذا جاءه لم یجد شیناً» نور / ۳۹ این انسان دچار استحاله شده و خود انسانی را فراموش و پنهان می‌کند، و ممت معنوی و حقیقی برای او روی می‌دهد، اگرچه به‌ظاهر حیات دنیوی دارد.

با دقت نظر باید گفت وقتی انسان از ماهیت و حقیقت وجودی خود دور ماند. از انسانیت خود خارج شده و چون انسان نیست زندگی انسانی ندارد، که اطلاق بی‌معنایی در این حالت برای او پارادوکسیکال و از باب نیافتن عبارت و مفهومی رسا برای چنین زندگی است. زیرا معنا ندارد که انسان، انسان باشد با تمام ویژگی‌های ملحوظ ولی زندگی او بی‌معنا باشد. وقتی انسان موجود جدیدی به نام نا انسان شد، آنگاه انطباق زندگی ناانسان بر انسان بی‌معنا و پوچ جلوه می‌کند. وقتی این موجود جدید از حقیقت اصلی خود وامانده و دورافتاده شد، آنگاه به دنبال معنای زندگی خود به جستجوی نافرجام می‌پردازد و هر چه بیشتر تلاش می‌کند، کمتر به نتیجه می‌رسد، بلکه بی‌قراری، بیهودگی، یأس و ناامید سرتاسر زندگی او را فرا خواهد گرفت.

دو رویکرد عمده در تبیین جایگاه و نقش خلاقیت انسان در معنای زندگی ارائه شده است. گروهی از محققان وجودی و انسان‌گرا معنای زندگی را مجعول انسان دانسته و معتقدند انسان موجودی آزاد و دارای آگاهی و استقلال در ایجاد اغراض و ارزش‌های خود با توجه به نیازهای درونی و بیرونی و شرایط حاکم بر زندگی فردی و اجتماعی است. و در آفرینش او طرحی هوشمندانه و از پیش تعیین شده از سوی موجودی ماورائی، وجود ندارد. این خود اوست که هدف و ارزش زندگی را به وجود می‌آورد و برای تحقق آن ضمن طراحی، ابزارها و توانمندی‌های لازم را به خدمت می‌گیرد. بنابراین دیدگاه انسان خود مستقلاً بدون نیاز به امر متعالی همچون خداوند جاعل معنا می‌باشد. (ساتر، بی تا، ص ۷۵)

رویکرد دوم نقش کمتری برای انسان قائل هستند، و اعتقاد دارند که انسان کاشف معنای زندگی است. اینان نظام هستی و آفرینش انسان را بدون هدف نمی‌دانند و وجود یک امر خارجی، و متعالی و موجودی رؤف، خیرخواه که دارای طرحی هوشمندانه است، را لازم و حتمی می‌دانند. در این حالت تنها نقشی که انسان دارد، این است که امر الهی را کشف کند و زندگی خود را منطبق بر آن محقق سازد. (پویا، زاده، ۱۳۸۶، ص ۱۵)

هر دو رویکرد، جاعلیت و کاشفیت، قابل تأمل و مناقشه است. اگر مراد از جعل این باشد که انسان نقش آفرینندگی و خود بنیاد برای زندگی و معنای آن دارد. باید گفت انسان هیچ امر یا پدیده جدیدی را برای ذات و ماهیت خود نمی‌تواند محقق سازد. چون در خلق خود و ویژگی‌ها و خصوصیات ذاتی و اهداف و ارزش‌های حقیقی نقش ابداعی ندارد. بلکه هر آنچه که از درون او نشأت گرفته و تحقق بیرونی پیدا می‌کند، تکویناً خداوند در نهاد او قرار داده است. هم از روح خود در او دمیده، هم او را خلق احسن و خلیفه الهی نموده، و هم تمام اسماء و حقایق عالم هستی را به او آموخته است. تنها انسان با خلاقیت و تلاش و استفاده از استعدادها و ظرفیت وجودی که در اختیارش گذاشته‌اند، آن ویژگی‌ها و خصوصیات ذاتی را بروز و ظهور

می‌دهد، و در هر سطح و میزانی که در تحقق این امر موفق باشد، در راستای معنابخشی به زندگی خود گام برداشته است. ولی نمی‌تواند در آنها تبدیل یا تغییر ایجاد کند. «لذات تبدیل لخلق الله» (روم/ ۳۰) انسان هیچ امر فطری و غریزی یا هیچ استعداد و ظرفیت جدیدی را برای خود جعل نمی‌کند» و جعل جدید تحصیل حاصل و محال است.

اگر مراد از کشف این باشد که امر الهی یا همان غایت القصوایی که خداوند انسان را برای آن آفرید، بر انسان پنهان و ناپیدا است. و او باید در زندگی خود آن را معلوم و سپس در تحقق آن بکوشد. در این صورت لازم می‌آید، آنچه که انسان به واسطه آن انسان شده و با آن باید زندگی انسانی داشته باشد، از خودش مخفی و بر خودش مجهول باشد. در صورتی که خود انسانی نه مجهول انسان و نه مخفی بر اوست. بلکه با علم حضوری و شناخت فطری و بدیهیات عقلی آشکار بوده، و سپس از طریق علم حصولی که بیان انبیاء و کتب مقدس باشد، مورد تأکید قرار می‌گیرد، و نیاز به کشف جدید ندارد.

بنابراین نه جعل و نه کشف نقش حقیقی انسان را در معنای زندگی نمی‌توانند مشخص کنند. بلکه نکته مهم این است که انسان باید آنچه را که در حقیقت او به عنوان یک انسان نهاده شده، تمام استعدادها، توانمندی‌ها، ظرفیت‌های عقلانی، روحانی، فطری، جسمانی و غریزی را با فعالیت و تلاش مؤثر پرورش داده و از قوه به فعل تبدیل کند. ساختمان وجودی خود را با مصالح ذاتی و ابزار و وسایل خارجی به درستی معماری کرده و بنای رفیع و متعالی آن را بسازد. انسان نقش سازندگی، معماری و پرورش معنای زندگی خود را به عهده دارد. «لیس للانسان آلا ما سعی» نجم / ۳۹ در عین حال که جاعل نیست ولی فعال و خلاق و پرتحرک است. صرفاً موجودی بر کنار و آلی محسوب نمی‌شود. در عین حال که کاشف صرف نیست، ولی محل کشف خود انسانی و مکتشف تمام ویژگی‌ها و ظرفیت‌های خدا دادی می‌باشد. مگر اینکه خود انسان با تحت تأثیر واقع شدن از اموری که از درون یا بیرون او را از حقیقت انسانی و استعداد و قوای او دور می‌کند، حجاب جهالت بر آن‌ها بکشد، لایه‌های ضخیم آلودگی، گناهان، تعصبات و انحرافات، بُعد حیوانی و دنیوی را بر آن حقیقت انسانی پهن کند، آنگاه از خود بیگانه شده، خود حقیقی به فراموشی سپرده می‌شود، مجهول و پنهان می‌گردد و در اثر ناکامی‌ها، شکست‌ها و ناامیدی که در زندگی به سراغش می‌آید، دوباره به دنبال خود پنهان خود بگردد، و خیال کند، که به کشف جدیدی رسیده است. انسان حقیقی وجودش نور و روشنایی است، نه تاریکی، از این جهت نباید به دنبال پیدا کردن خود باشد، بلکه باید تلاش نماید خود را گم نکند، خود را مجهول و مخفی نکند. انسان نباید به جستجوی هدف و ارزش بپردازد. بلکه باید از هدایت و هدف و ارزشی که حقیقت انسانی او را به سوی آن می‌کشاند خارج نشود. آنچه که ما از اعتقادات دینی خود در فلسفه نبوت برداشت می‌کنیم این است که پیامبران برای جعل یک امر جدیدی هم چون خدا یا دین الهی برای هدایت انسان نیامده‌اند، بلکه آمده‌اند که انسان از آن نور وجودی، آن حقیقت انسانی یعنی فطرت پاک و عقل سلیم خارج نشود، و اگر خارج شد، دوباره بر آن برگردد. وظیفه انبیا و کتب مقدس در مرحله اول حفظ انسان در مسیر اصلی و هدایت فطری و ذاتی است و در مرحله دوم در صورت گمراهی بشر که متأسفانه در طول تاریخ بسیار اتفاق افتاده است، انسان را به روشنایی فطرت و بازگشت به حقیقت انسانی دعوت کنند. با این تفسیری که ما از جایگاه انسان در معنای زندگی مطرح نموده ایم، انسان نقش خلاقانه و فعالانه در تحقق معنای زندگی خود دارد. کسی برای او معنای زندگی را نمی‌سازد، آماده نمی‌کند، محقق نمی‌سازد «کل نفس بماکسبت رهینه» مدثر / ۳۹-۳۸ باید خودبا افعال اختیاری و آگاهی‌ها و تلاش فراوان به آن دست پیدا کند، و با ایمان و عمل صالح عینیت بخشد. در غیر این صورت در همان حال قوه و استعداد باقی می‌ماند و فرصت ظهور و بروز نخواهد یافت. اگر چنین کند، هم نقش تکوینی و تشریحی الهی محفوظ می‌ماند و هم نقش سازندگی و پرورش انسان در رسیدن به کمال حقیقی. آنگاه با تمام وجود احساس می‌کند، که خود مؤثر است، خود می‌سازد و مشارکت جدی و قطعی در زندگی دارد، انگیزه حیات پیدا می‌کند و زمانی که اهداف و ارزش‌های حقیقی را محقق می‌سازد با تمام وجود احساس آرامش و قرار می‌کند، شادی و نشاط در او موج می‌زند اگر چه سازندگی همراه با ناملايمات و درد و رنج باشد و حتی به قیمت جان او تمام شود. زیرا چنین انسانی که به حقیقت وجودی خود دست یافته است، مرگ طبیعی، آغاز حیاتی دایمی و سرمدی برای رسیدن به معبود و مقصود اصلی محسوب می‌شود. زیرا با کنار رفتن حجاب تن و مانع دنیوی به حقیقت الحقایق که خداوند باری تعالی باشد نزدیک‌تر شده است. «و الدار الاخرت لهی الحیوان» عنکبوت / ۶۵ و به لقاء دائمی نائل می‌گردد.

تبیین اثربخشی موجودات در معناداری زندگی بشر

ادیان الهی و بسیاری از مکاتب و اندیشمندان حوزه معرفتی و انسان‌شناختی که در معنای زندگی سخن رانده‌اند، از یک موجود ماورائی، قدسی و آسمانی، آفریننده، رؤف، خیرخواه محض و طراح نظام هستی برای هدفمند کردن زندگی نام می‌برند. حتی کسانی همچون نیچه، راسل و دیگر انسان‌شناسان ملحد، وجود یک نظام هدفمند و با ارزش را که با آن زندگی، معنادار می‌شود، را با فرض چنین موجودی پذیرفته شده می‌دانند و معتقدند زمانی، بی‌معنایی در جوامع رواج پیدا کرد، که بشر خدا و دین را از زندگی خود خارج نمود. اما مشکل آن‌ها در عدم قبول چنین خدایی است. (نصری، ۱۳۶۳، ص ۷۵-۲۲۰) (پویا زاده، ۱۳۸۶، ص ۱۰-۳۵)

اگر ما اعتقاد به یک نظام واحد، هماهنگ، گسترده و فراگیر داشته باشیم، که در آن هر موجودی در جایگاه ویژه خود در این طیف زنجیروار وجودی به درستی قرار گرفته باشد و این جایگاه را مطابق حقیقت خود با توجه به استعدادها و ظرفیت‌های وجودی احراز نموده، آن گاه باید پذیرفت که معنای زندگی انسان بی‌ارتباط با سایر موجودات نمی‌باشد. هم وابسته به موجود فراتر و هم وابسته به موجودات فروتر خواهد شد. بدون تعریف و تبیین جایگاه موجودات و نقش آن‌ها در زندگی بشری نمی‌توان معنای حقیقی انسان را مشخص نمود، و لاجرم در معنای زندگی او دچار مشکل خواهیم شد. تصور انسان تنها، گسسته و بی‌ارتباط با موجودات دیگر در عالم هستی، یک تصور غیرعقلانی و توهم محض است. فرض معناداری زندگی انسان بدون معناداری موجودات دیگر قبول بی‌معنایی زندگی انسان است. با توجه به دلیل عقلی "معطی شئی نمی‌تواند فاقد شئی باشد" باید پذیرفت موجودی که از حقیقتی برخوردار نیست و خود بی‌معنا، بی‌هدف و بی‌ارزش است، نمی‌تواند به زندگی انسان ارزش، هدف و معنا بخشد و اگر تمام حقیقت انسان و معناداری زندگی او رسیدن به خداست پس خدا باید تمام حقیقت معنا باشد تا انسان با وصل به آن به حقیقت معنا، دست یابد. قرآن کریم نیز با روشی منطقی همسو با عقل و فطرت مالکیت، خالقیت و مدیریت موجودات عالم هستی را با لصاله، مستقلاً و علی‌الاطلاق به خداوند سبحان نسبت می‌دهد، و باری تعالی را غنی بالذات "ان الله هو الغنی الحمید" لقمان / ۲۶ و موجودات از جمله انسان را فقیر بالذات معرفی می‌کند "یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله" (سوره فاطر، آیه ۱۵) و مالک هر گونه که بخواهد در ملک خود تصرف می‌کند و به هر کسی که بخواهد، می‌بخشد یا از او می‌ستاند و عزت و ذلت انسان و کسب هر چیزی از جمله معناداری زندگی نیز نشأت یافته از طرف خداوند است "قل اللهم مالک الملک توتی الملک من تشاء وتنزع الملک مهن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء بیک الخیر انک علی کل شئی قذیر" آل عمران / ۲۶

اگر قرار است انسان در یک ارتباط هماهنگ و منسجم با سایر موجودات به زندگی ادامه دهد باید موجودات مادون بر اساس حقیقتشان هدفمند و با ارزش و معنادار باشند. ولی هدف و ارزش و معنا داری آن‌ها به مقدار جایگاه وجودی و ویژگی‌های طبیعی و ذاتی آن‌هاست، تا این که انسان با استفاده از آن‌ها به زندگی خود معنا بخشد. البته چگونگی تأثیر و مقدار آن در معناداری زندگی انسان یقیناً یکسان نیست، موجود ماورائی نقطه اوج و حقیقت معنای زندگی بشر است. و موجودات فرودست به عنوان ابزارها و واسطه‌هایی جهت به فعلیت رساندن معنا از طرف بشر مورد استفاده قرار می‌گیرند. فرقی که بین انسان و موجودات فروتر در این زمینه وجود دارد، این است که انسان با توجه به بُعد عقلانی هدفمندی و معنای زندگی خود را فهم و درک می‌کند، ولی سایر موجودات چنین نیستند. ولی ندانستن آن‌ها دلیل بر نبودن هدف، ارزش و معنا در حیات آن‌ها نیست، بلکه موجودی که خود عین معنا، علم و عقل است، جایگاه هر موجودی را در نظام آفرینش مشخص نموده و برای هر کدام هدف و ارزش و معنایی معین کرده است و این موجودات به طبع، به آن خواهند رسید و مقاومتی در برابر رسیدن به آن انجام نمی‌دهند، مگر این که از خارج مانعی ایجاد شود و اجازه ندهد که سیر طبیعی و تکوینی موجودات طی گردد. اما انسان به علت قدرت تعقل و اختیاری که در نهادش نهفته است، خود برای رسیدن یا نرسیدن به حقیقت انسانی تصمیم می‌گیرد. این سخن به این معنا نیست که سایر موجودات معنای زندگی برای آن‌ها مساله است. خداوند که در اعتقادات ادیان یک موجود مجرد محض و عین وجود و حقیقت است، تمام صفات کمالی را به صورت مطلق و بی‌نهایت و بالفعل داراست، همه چیز با او معنا پیدا می‌کند و خود معناده و معنابخش و عین معنا و حقیقت معناست از این جهت معنا برای او مساله نیست و سوال انگیز نخواهد بود. سایر موجودات مادون نیز به علت جهل بسیط به وجود خود و عدم علم به علم چنین سوالی برای آنها مطرح نمی‌شود و مساله ساز نخواهد بود. این تنها انسان است که از سوئی نه همه چیز نزد او حضور دارد و نه همه صفات کمالی بالفعل برای او محقق شده است، و از سوی دیگر جهل بسیط به خود ندارد، بلکه هم عاقل و مختار است و هم علم به وجود خود و علم به علم داشته و حس کنجکاوی، حقیقت طلبی، علم جویی و دریافت حوادث ناگوار و قدرت عکس‌العمل و تأثیر و تأثر از آنها، او را به سوی پرسش از معنای زندگی سوق می‌دهد. بنابراین تمام موجودات عالم هستی برای معنا بخشیدن زندگی انسان دارای معنا بوده ولی سوال از معنای زندگی انحصاراً مختص انسان است.

جایگاه عوامل بی‌معنایی در معناداری زندگی

عوامل سلبی در زندگی بشر نقش تأثیرگذار و انکارناپذیر در معناداری یا بی‌معنایی زندگی ایفاء می‌کنند. نمودهای عینی گرایش به پرسش از معنای زندگی همچون، مرگها، رنجها، سرخوردگیها، یأسها، بی‌عدالتیها، ظلمها، تبعیضها و اختلافات و دهها مورد دیگر در زندگی روزمره انسان مشاهده می‌شود، که او را به فکر فرو می‌برد. آیا واقعاً زندگی با وجود این همه ناملایمات و سختی‌ها معنایی دارد؟ حتی در اینجا می‌خواهیم این سوال را مطرح کنیم که آیا خود بی‌معنایی نیز جزئی از معناداری زندگی است یا خیر؟ کم نیستند نظریه‌پردازان بزرگ که معناداری را در بی‌معنایی و پوچی دانسته‌اند. کسانی هم چون سارتر، اریک فروم، شوپنهاور، کافکا، آلبرکامو، تولستوی، ابوالعلاء معری و حتی خیام که زندگی انسان را سراسر رنج و شر و بی‌معنایی تلقی می‌کنند، البته با انگیزه‌ها و برداشت‌های مختلف. آلبرکامو در بحث معناداری زندگی ابتدا به دنبال تبیین روشنی از علل بی‌معنایی انسان می‌رود، و زندگی بی‌معنا در انسان را با توجه به داستان افسانه‌ای سیزیف تجسم می‌کند. تیلور نیز از کسانی است که زندگی سیزیف را

نماد بی‌معنایی انسان می‌داند، و به دنبال این است، که از لابه‌لای این نماد بی‌معنایی راهکارهای معناداری را بیرون بکشد (فرشاد، ۱۳۶۳، ص ۳۲). استیسی یکی دیگر از اندیشمندان غربی است که تلاش فراوانی را برای رهایی از پوچی به کار گرفته است. وی در مقاله «در بی‌معنایی معناست» ابتدا شاخصه‌های یک زندگی بی‌معنا و پوچ را ترسیم می‌کند، و سپس برای رهایی از آن دست به استدلالاتی می‌زند که نه تنها برون رفتی از پوچی نیست، بلکه رویکردی دیگر را به ماندن در بی‌معنایی به تصویر می‌کشد، آنجا که عواملی همچون روحیه علمی، نسبت اخلاق و جبر در عرصه افعال انسان را موجب بی‌هدفی جهان به شمار می‌آورد و برای حل آن، مواجهه شدن با حقیقت و زندگی کردن با حقیقت را پیشنهاد می‌دهد. اما حقیقت یا همان صداقت داشتن را این می‌داند که انسان با یک سلسله توهّمات دینی زندگی می‌کرده که دیگر کارایی خود را از دست داده و باید دست از آن‌ها بکشد. وی می‌گوید: «باید این حقیقت را بیاموزیم که بدون آن توهّم بزرگ، یعنی توهّم یک جهان خیرخواه، مهربان و هدفدار زندگی کنیم (پویازاده، ۱۳۸۶، ص ۱۲۲).

مرگ یکی از عوامل مهم در گرایش به بی‌معنایی در میان افراد بشر بوده است. می‌توان اذعان کرد رویکرد غالب کسانی که زندگی را پوچ و فاقد هدف و ارزش به شمار آورده‌اند، پایان زندگی انسان با فرا رسیدن مرگ است. که حاصل تمام تلاش‌ها و زحمات فعالانه دوران زندگی را در یک آن به نیستی و عدم تبدیل می‌کند. در این حال انسان به این فکر فرو می‌رود، که اگر قرار است روزی از دنیا برود چرا تلاش، چرا رنج، چرا اخلاق، چرا پرستش و چرا زندگی؟ نیکل وقتی در مقاله «پوچی» خود سه استدلال برای اثبات پوچی بیان می‌کند. اهمیت زیادی به استدلال دوم خود که مبتنی بر مرگ و ختم تمام تلاش انسان به فنا و نابودی است می‌دهد. (نیکل، ۱۳۸۶، ص ۹۵-۹۴) اریک فروم در این مورد می‌گوید: «زندگی از دیدگاه مقایسه شاید ارزش ادامه دادن نداشته باشد، زیرا حیات به مرگ ختم می‌شود و چه بسا امیدها که به ناامیدها منجر می‌گردد، زندگی رنج است و کوشش، بنابراین در مقام مقایسه و موازنه شاید بهتر بود اصلاً به دنیا نمی‌آمدیم و یا در کودکی می‌مُردیم.» (فروم، ۱۳۶۰، ص ۶۰) شوپنهاور حتی پا را از این فراتر گذشته و نه تنها نیستی انسان را آرزو می‌کند، بلکه ترجیح می‌دهد، که اصولاً جهانی به وجود نمی‌آمد. «جهان چیزی است که نمی‌باید به وجود آمده باشد، ما از وجود جهان نباید خوشحال باشیم بلکه برای آن بایدگریه کنیم، زیرا عدم آن بر وجودش مرجح است» (فرشاد، ۱۳۶۳، ص ۱۳) ابوالعلا معری زندگی و مرگ را جنایتی می‌داند که از سوی پدر بر او تحمیل شده و زندگی را همچون زندان بر خود تنگ گرفته و بر آن خشم می‌گیرد وی وصیت می‌کند بر روی سنگ قبرش این جمله را «هَذَا جَنَاهُ أَبِي عَلِيٍّ وَ مَا جَنِيْتُ عَلِيٍّ أَحَدٌ» را حک کنند. (طه حسین، ۱۳۴۴، ص ۲) از این جهت خود تا پایان عمر ازدواج نکرد.

آنچه که در بررسی دیدگاه پوچ‌گرایان و بدبینان به زندگی و کسانی که به نحوی درگیر معنای زندگی شده‌اند موجب حیرت و شگفتی می‌شود. صرف نظر از یک‌جانبه‌گرایی و مبانی و پیش فرض‌های اعتقادی آنها، این است که قریب به اتفاق این افراد کسانی هستند که در زندگی شخصی و اجتماعی مبتلا به نقص‌های جسمانی یا کمبودهای عاطفی یا تحت فشارهای شدید خانوادگی، اجتماعی و سیاسی بوده و از این رهگذر دچار شکست‌های تحقیرآمیز مختلفی شده‌اند. و در فضای انفعال و ضعف روحی و روانی مأیوس کننده، اقدام به طرح نظریات خود پیرامون معنای زندگی و بی‌معنایی نموده‌اند. از ابوالعلا معری مسلمان که در سن سه سالگی در اثر بیماری آبله، چشمان خود را از دست داد، تا دکتر ویکتور فرانکل که موسس مکتب معنا درمانی شناخته می‌شود که در زندان و اردوگاه‌های کار اجباری جنگ جهانی تحت شدیدترین فشارهای جسمی و روحی بوده است.

عوامل سلبی در بی‌معنایی زندگی به اموری قابل تحلیل است، برخی از آن‌ها از لوازم ذاتی جهان مادی است. انسان به واسطه ساحت مادی خود، قواعد و قوانین حاکم بر نظام علت و معلولی در این جهان مادی، بُعد جسمانی او را در بر می‌گیرد. یکی از این قوانین محدودیت رویش و خزان است، که در سیکل تولد، تغذیه، رشد و مرگ به وضوح دیده می‌شود. برخی دیگر از لوازم عارضی و به واسطه حوادث طبیعی است که در دنیای مادی ما اتفاق می‌افتند همچون زلزله‌ها، سیل‌ها، امراض و دیگر حوادث طبیعی که به دنبال خود سختی‌ها، ناملايمات، دردها و مرگ‌ها و افسردگی‌ها را موجب می‌شود. اما منشأ اصلی بسیاری از این عوامل خود انسان است. انسان با ایجاد مکاتب و نحله‌های جعلی، فریبنده، کاذب و غیر حقیقی در زمینه‌های اعتقادی، اخلاقی، دینی، علمی، اجتماعی و سیاسی و همچنین ایجاد جنگ‌ها، کشتارها، استبداد و استثمار، ظلم‌ها و بی‌عدالتی‌ها و سایر امور، نقش تأثیرگذاری در بی‌معنا نمودن زندگی خود ایفا می‌کنند و می‌توان گفت که اصولاً بی‌معنایی، انسان بنیاد و ساخته بشری است، که از حقیقت خود دورافتاده است. انسان موجودی دو ساحتی است، مادی و روحانی و در معناداری زندگی نه بعد مادی و دنیوی بلکه بُعد روحی و عقلانی است که حقیقت او را شکل می‌دهد. حقیقت انسان چنان که در مباحث پیشین گذشت اموری خارج از مشترکات انسان با موجودات مادی است. انسان به واسطه بدن جسمانی و غرایز شهوانی یا رشد و تغذیه و تولید مثل انسان نیست. بلکه به واسطه امور متعالی و فراحوانی همچون عقل، فطرت، روح و اختیار، انسان است. اما این دو بُعد تأثیر و تأثر مستمر و همیشگی و ارتباط درهم تنیده با همدیگر دارند، که چگونگی غلبه هر کدام بر دیگری معناداری یا بی‌معنایی را در انسان رقم می‌زند. اگر از حقیقت انسانی خود دست بکشد و ساحت عقلانی، روحی و فکری منفعل گردد و در قوه

باقی مانده و شکوفا نگردد. آنگاه ساحت مادی و غرایز شهوانی بر او غالب خواهد شد، او را از انسانیت خارج و بی‌معنایی و بیهودگی سرتاسر زندگی او را خواهد گرفت. اما اگر بعد معنوی و عقلانی، فطری و متعالی انسان بعد مادی را مسخر خود کند، و تحت تسلط قرار دهد. آنگاه عوامل بی‌معنایی و حتی خود پوچی نه تنها نقش سلبی و منفی در زندگی نخواهد داشت، بلکه عاملی برای رسیدن به کمالات بیشتر انسان و معناداری زندگی او می‌شود. انسانی که با تسلط عقل و فطرت زندگی می‌کند، در واقع انسان الهی و ملکوتی خواهد شد و هر چه در زندگی او اتفاق می‌افتد، حتی مرگ و رنج جز خیر و صلاح چیز می‌خواهد بود.

انسان مؤمن آنگاه که فانی در امر متعالی شده و صفات و کمالات الهی را در خود تحقق بخشد، هر چه می‌بیند جلوه ای از ذات باری تعالی است، در این حالت مرگ و نیستی در او راه ندارد، هر چه هست وجود و زندگی حقیقی است این حالت اگر به صورت مستمر و مداوم در زندگی انسان ساری و جاری باشد، هیچ رنجی، ناامیدی، شکست و سرگستگی، سختی و مشکلات برای او بی‌معنا نیست، زیرا انسان پیوسته با آن منبع تولید معنا در زندگی متصل است و زندگی او را سرشار و غنی از معنا می‌کند و تمام حرکات، سکنتات، نفس کشیدن، تغذیه، راه رفتن، خوابیدن، ازدواج و مال او را به طور کلی دنیای او را معنا می‌بخشد. اگر یک لحظه این اتصال قطع گردد، فقر وجودی و ذاتی و به دنبال آن بیهودگی و بی‌معنایی تمام وجود او را در بر گرفته و او را از حقیقت انسانی بیرون و تبدیل به موجودی نا انسان می‌کند. اگر این تحلیل به صورت منصفانه مورد توجه قرار گیرد، افسانه سیزیف نماد بی‌معنایی و سرگستگی انسان، جای خود را به قصه حی بن یقظان ابن سینا (ابن سینا، ۱۳۶۶) و یا تمثیل غربه الغریبه سهروردی خواهد داد (مکی، ۱۳۸۶) که چگونه سرگستگی انسان و به اسارت افتادن او در عالم طبیعت با ملاقات با فرشته نجات که کنایه از عقل مجرد و نیل به معرفت اشرافی است و به دنبال آن سیر و سلوک معنوی در مسیر متعالی شدن، به رهایی و کمال حقیقی ختم می‌شوند. و انسان به حقیقت مطلق الهی متصل خواهد شد، و به آرامش و قرار کامل خواهد رسید. زیرا انسان، حقیقت خود را و امدار حقیقت خداوند می‌داند از این جهت اگر تمام حقیقت خود را بالفعل کند،

در واقع خود را وصل به حقیقت الهی کرده است. آنچه که در دین اسلام به عنوان توحید و یگانگی مطرح است، حرکت تمام موجودات در سیر صعودی به سوی حقیقت یگانه الهی است. انسان با ایمان و عمل صالح و عبادت به این حقیقت واقف خواهد شد، که در نظام هستی ذات، وصف و فعل حقیقی از آن خدای سبحان بوده و هر امر خارج از دایره وجود خداوند، نیستی محض است «ما عندهم ینفد و ما عندالله باقی» (قرآن کریم سوره نحل آیه ۹۶) از اینجاست که ما به انسانی خدا بنیاد خواهیم رسید، که تمام حقیقت او مندک در حقیقت الهی است و به معنای کامل زندگی، دست یافته است.

نتیجه‌گیری :

نقش انسان در معنا بخشی به زندگی نه بنحو استقلال تام است، که خدا برکنار از معنا و انسان علی الاطلاق جاعل معنا ی زندگی باشد، و نه بنحوی است، که خود انسان برکنار و بی ارتباط با معنا و صرفاً کاشف یک امر خارجی باشد. رویکرد این مقاله در معنایی زندگی بشر بر دو امر استوار بود. اول اینکه خداوند انسان را با ویژگیها و صفات ذاتی بی نظیری آفریده، و لیاقت پیدا کرده متناسب با اشرف مخلوقات و خلیفه‌الله بودن بهترین کیفیت از معناداری زندگی را دارا باشد. دوم اینکه این ویژگیها صرفاً بالقوه و در مرحله استعداد است، و بخودی خود موجب معناداری زندگی بشر نمی‌شود، بلکه انسان با ایفای نقش سازندگی و معماری و فعالیت و تلاش مستمر و مفید باید آنها را بالفعل نموده، تا به صفات جمال و جلال الهی و حیات طیب متصل شده، و موجب معنا بخشی به زندگی خود شود. در این هنگام به کمال نهایی، سعادت حقیقی، هدف زندگی، ارزشمندترین امر ممکن در حق خود، عشق حقیقی، عقل مستفاد، فناء فی الله، آرامش مطلق، لذت بی‌حد و حصر و هر آنچه که قابل تحقق برای یک انسان کامل و ایده‌آل است، خواهد رسید.

منابع :

- قرآن کریم

- ابن سینا، ابوعلی حسین بن عبدالله (۱۳۸۶)، الاشارات و التنبیها، ترجمه حسین ملک‌شاهی ج ۵، تهران، سروش

- ابن سینا، ابوعلی حسین بن عبدالله (۱۴۰۴) الشفا (الالهیات) به تصحیح سعید زاید و ... قم، مکتب آیت‌الله مرعشی

- ابن سینا، ابوعلی حسین بن عبدالله (۱۳۶۶) حی بن یقظان، ترجمه و شرح جوزجان، تصحیح، هائری کربن ج ۳ تهران نشر دانشگاهی تهران

ابن عربی، محمد بن علی، ۱۳۲۹، الفتوحات المکیه، دارالکتب العربیه، قاهره

۱۳۷۰، شرح فصوص الحکم، بیدار، قم // //

- اوکن، رودلف (۲۰۳۶)، معنی و ارج زندگی، ترجمه سید ضیاء‌الدین مشیری، انتشارات دانشگاه تهران

- پوپر، کارل (۱۳۸۸)، زندگی حل مسئله هاست، مترجم عباس باقری، نشر علم

- پویا زاده، اعظم (۱۳۸۶)، معنای زندگی - مجموعه مقالات، نشر ادیان

- تولستوی، لئو (۱۳۷۰) اعتراف و سرشماری در مسکو، ترجمه اسکندر ذبیحان، تهران، ج ۱ انتشارات فکر روز

- جعفری، محمدتقی (۱۳۸۵) ایده‌آل زندگی، زندگی ایده‌آل، موسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری ج ۴

- جعفری، محمدتقی (۱۳۸۵) فلسفه و هدف زندگی، انتشارات صدر

- حسن زاده، حسن، (۱۳۸۵) شرح منظومه ج ۳

- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۵) حیات حقیقت انسان در قرآن، مرکز نشر اسرا ج ۵

- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۸) صورت و سیرت انسان در قرآن، مرکز نشر اسرا ج ۶

- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۵)، تفسیر انسان به انسان، قم، نشر اسرا ج ۲

- جمعی از نویسندگان و مترجمان (۱۳۸۹) معنای زندگی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم

- سهروردی، شهاب‌الدین (۱۳۷۵) مجموعه مصنفات شیخ اشراق به تصحیح و مقدمه هائری کربن تهران، فلسفه ایران.

- سارتر، ژان پل (بی تا) اگزیتانیالیسم، ترجمه جوهرچی

- سوتر، فرناندو (۱۳۸۴) پرسش‌های زندگی، مترجم عباس مخبر، انتشارات طرح نو

- سجادی، مرتضی، (۳۸۸) انسان‌شناسی در عرفان و حکمت متعالیه ج ۱، انتشارات دانشگاه تبریز

صدرالدین، محمد بن ابراهیم، ۱۳۹۱، اشواهدالربوبیه فی المناهج السلوکیه، بنیاد حکمت اسلامی صدر، تهران

۱۳۸۳، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، دارالمعارف الاسلامیه، تهران // //

طه حسین، ۱۳۴۴، گفت و شنود فلسفی، مترجم حسین خدیو جم، کتاب فروشی زواره، تهران

- علی زمانی، امیرعباس (۱۳۸۱) خدا، زبان و معنا، قم، انتشارات آیت عشق

- فرانکل، ویکتور (۱۳۸۸) فریاد نشنیده برای معنی، مصطفی تبریزی و علی علوی نیا انتشارات فراوان

- فرانکل، ویکتور (۱۳۸۹) انسان در جستجوی معنی، ترجمه نهضت صالحیان، معین میدان انتشارات درسا، تهران ج ۳

- فرشاد، محسن (۱۳۶۳) سیمای فلسفه زندگی، نشر ویس

- فری، لوک (۱۳۸۶)، انسان و خدا یا معنی زندگی، عرفان ثابتی، انتشارات ققنوس

- فروم ، اریک (۱۳۶۰) انسان برای خویشتن، ترجمه اکبر تبریزی، انتشارات
- فیض ، کریم (۱۳۸۸) زندگی و بس . ج ۱ انتشارات اطلاعات تهران
- کارل ، الکسیس (۱۳۶۶) راه و مسیر زندگی ، ترجمه پرویز دبیری ج ۲ ناشر کتابفروشی تأیید اصفهانی
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۰) هدف زندگی، انتشارات هدایت
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۴) مجموعه آثار جلد ۷ و ۱۳ انتشارات صدرا
- ملکی، جلال‌الدین، ۱۳۸۹، در امتداد وحی و عرفان ،
- نصری، عبدالله، ۱۳۶۳، فلسفه آفرینش، جهاد دانشگاهی، تهران
- کواری ، جان (۱۳۷۶) مارتین هایدگر ، ترجمه محمد سعید خایی کاشانی، تهران، انتشارات گروسی
- موفق ، علیرضا (۱۳۸۸) معنای زندگی، انتشارات کانون اندیشه جوان ج ۱
- نیگل ، تامس (۱۳۸۴) در پی معنا، ترجمه سعید ناجی و محمدی معین زاده ، انتشارات هرمس .

مجلات:

۱-نقد و نظر (۱۳۸۲) ش ۲۹-۳۰

منابع لاتین :

1-TyLor , Richurd , 1984 , Time and Life s meaning , The Reviewoof Metaphy Slcs

, No , 40

2-Quinn , PhjLip (2000) , How chirstianity Secures Lifes Meaning , in The Meaning L ife in the world RELigians , Runzo and martin (ed) , (2000) , ox ford : one world PubLication

3- Smave , NinanThe Nature of ReLi gion : MULtipLe Dimen Sions of Meaning in Runzo , josep and Nancy M. Martin (ed) , The Meaning of Life in the world Religions , Coxford : one world (2000)

4-Cotting ham , jon , on the Meaning of life , Routledge , P . 124 . 2003

